

## تکمله ای بر کتاب

## "کودتای ثور و پیامد آن در افغانستان"

اصطلاح جنگسالار warlord در ادبیات سیاسی- نظامی کشور غالباً با اشغال کابل توسط تنظیم های جهادی در ماه ثور ۱۹۹۲ و آغاز جنگ برای کسب قدرت میان حکمتیار با همدستی عبدالعلی مزاری و جنرال دوستم از یکسو و احمدشاه مسعود با حمایت سیاف و اکبری و شیخ آصف محسنی و مولوی محمدی از سوی دیگر طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶، که به تخریب و تباهی کامل کابل و کشته شدن زیاده تر از پنجاه هزار از اهالی پایتخت و آوارگی بیش از یک میلیون نفر دیگر از شهریان کابل انجامید، در رسانه های گروهی کاربرد پیدا کرد. و اکنون مردم ما با شنیدن آن کلمه سیمای خشونت بار جنایتکاران جنگی را در ذهن خود مجسم میسازند و بخوبی میدانند که جنگسالار کیست؟ و خصوصیات او چیست؟ بدینسان میتوان گفت، تمام قوماندانان معروف و اکثریت رهبران تنظیمهای ساخت پاکستان و ایران که در جنگ افغان - شوروی، شهرت یافتند، ویر سرزبانها افتادند جنگ سالارانی اند که دستشان شان بخون ملت آلوده اند، خانه های مردم و دارائی های عامه را غارت کرده اند، هر یک به دستگاه های اطلاعاتی کشورهای خارجی وابسته بوده اند و بدستور حامیان خارجی خود بر جان و مال و ناموس مردم تجاوز کرده اند و برای مردم افغانستان مصیبت ورنج و درد بیکران به ارمغان آوردند. و از غارت دارائی های عامه اکنون صاحب ارگاه و بارگاه و خدم و حشم شده اند و القاب بلند بالایی هم بر خود گذاشته اند. پس کسانی که جز فاجعه و مصیبت برای ملت افغان و ویرانی شهرها و قصبات و نابودی زیربنایهای اقتصادی کشور کاری نداشته اند، نباید به هیچ عنوان قهرمان ملی و یا شخصیت فراوطنی، و یا پدر رنسانس افغانستان، و یا مصلح کبیر نامیده شوند. یکی از چهره های مطرح در جنگ مقاومت علیه شوروی سابق و طالبان احمدشاه مسعود است.

تا اوایل دهه ۹۰ قرن گذشته من جداً در جستجوی چهره های تابناک جنبش مقاومت در برابر ابرقدرت شوروی میگذشتم تا بر مبنای کارنامه های ماندگار شان درس هایی تاریخی آماده کنم، مگر هر قدر در میان رهبران تنظیمهای جهادی پرس و پیال کردم، کسی را که از لحاظ وطن پرستی، غرور ملی، درایت سیاسی، استقلال فکری و عملکرد مستقل خود در مقابله با قشون شوروی کارنامه آفریده باشد، نیافتم تا برای نسل های آینده وطنم سرمشق و الگو قرار بدهم. اما در میان قوماندانان جهادی، چنین چهره هایی سراغ میشدند. از آن میان احمدشاه مسعود پنجشیری، علاء الدین خان هراتی و عبدالحق ننگر هاری، گل آقا شیرزوی و چند تایی دیگر مشهورتر و نام آورتر از دیگران بودند و مسعود بلندآوازه ترین همه بود، زیرا رسانه های معتبر بین المللی چون: رادیو بی بی سی، صدای آمریکا و صدای آلمان و رادیو بین المللی فرانسه و غیره هر وقتی که از افغانستان نام برده میشد، در توصیف و تمجید احمدشاه مسعود و مقاومت او در برابر قشون سرخ داد سخن می دادند. پس من هم در زیر تاثیر تبلیغات این رسانه ها به مسعود خوش بینی و دل بستگی پیدا کردم، و او را به عنوان یک چهره تابناک مقاومت در برابر تجاوز بیگانه بر کشور، در محفوظات ذهنم نگهداشتم و بعدها که از کشور مجبور به مهاجرت شدم، در کتابی که زیر نام «کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان» طی سالهای ۹۵-۱۹۹۳ نوشتم، از او به عنوان یک عنصر مستقل و با درایت نظامی - سیاسی یاد کردم که بدون وابستگی علنی یا مخفی با کدام کشور خارجی، خود مستقلاً عمل میکرده است و بارها قشون شوروی را در شاهراه سالنگ مورد ضربات مرگبار نیروهای خود قرار میداده است.

اما در آثار و کتاب های که بعدها از سوی رجال سیاسی و نظامی شوروی و ذیدخل در قضایای افغانستان نوشته و انتشار یافتند، دیده میشود که متأسفانه بر عکس تبلیغات رسانه های معتبر غرب، چهره این «قهرمان پنجشیر» بس نامطلوب از آب بدر آمد.

به سخن دیگر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، طی سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸، از سوی مشاورین و جنرالهای ارشد روسی ذیدخل در قضایای افغانستان کتب بسیاری نوشته و منتشر شدند، که از آن جمله اند:

- ۱- جنگ در افغانستان، نوشته گروهی از صاحب منصب ارتش روسیه، انستیتوت تاریخ نظامی روسیه، ۱۹۹۲
- ۲- ارتش سرخ در افغانستان، جنرال بوریس گرومف، چاپ مسکو، ۱۹۹۴
- ۳- طرفان در افغانستان، جنرال لیاخفسکی، چاپ مسکو، ۱۹۹۵
- ۴- تراژیدی و شهادت افغان، تالیف ستر جنرال لیاخوفسکی، (این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه شده و بروس ریچارلسن، ژورنالیست آزاد امریکائی بر آن نقدی نوشته)
- ۵- افغانستان، مسایل جنگ و صلح، نوشته گروهی از دانشمندان روسی، اکادمی علوم مسکو، ۱۹۹۶

۶- افغانستان، پس از بازگشت سپاهیان شوروی، نوشته محمود قاریب، سرمشاور نظامی داکتر نجیب، چاپ، ۱۹۹۸  
۷- در پشت پرده های جنگ در افغانستان، نوشته جنرال الکساندر مایوروف، سرمشاور نظامی قشون سرخ در افغانستان  
چشم‌دیدهای نویسنده در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ از افغانستان است، تاریخ تالیف و سال چاپ ندارد.  
شش کتاب از کتب مذکور به استثنای کتاب شماره ۴ توسط عزیز آریانفر ترجمه و بعد از چاپ کتاب من در سال ۱۹۹۵،  
در اروپا انتشار یافته اند. شاید کتاب شماره ۴ نیز توسط آریانفر کسی دیگر ترجمه شده باشد، مگر نویسنده این  
سطور بر آن دسترسی نیافته است.  
در تمام این آثار درباره رهبران حزب دموکراتیک خلق و رهبران تنظیمها و شخص مسعود مطالبی نوشته شده و قضاوت  
هایی صورت گرفته است. و در برخی از این آثار از عقد قراردادهای مخفی بین سپاه چهل شوروی و احمدشاه مسعود پرده  
برداشته شده است. از جمله این قراردادهای خلاف مصالح ملی، قراردادی است که از سوی قوماندان سپاه چهل  
و احمدشاه مسعود به امضا رسیده، به متن آن در زیر توجه کنید:

### مناسبات باهمی بین زعامت قوای شوروی مقیم در افغانستان وقوای مسلح مخالف مقیم پنجشیر

در مورد شرایط روابط دوجانبه بین رهبری قوای اشغالی در افغانستان و مخالفین پنجشیر بانیات نیک و به آرزوی تحکیم  
صلح در افغانستان، طرفین عاقدین با پذیرش وجایب ذیل معاهده را امضاء می نمایند.  
۱- گروه مسلح پنجشیر کلیه عملیات نظامی خود را در سالنگ جنوبی و مناطق همجوار متصل به شاهراه کابل-حیرتان،  
بشمول استعمال هرگونه اسلحه در مناطقی که بدست قوای مسلح پنجشیر قرار دارد، علیه مواضع قوای شوروی، قوای  
افغانی، محافظین سرحدی (MGB) و سارندوی (Tsarandoi) متوقف سازد.  
۲- گروه مسلح پنجشیر مسئولیت حفظ خطوط مخابراتی بین تاجیکان (Tadzhikan) و چاگانی (Chaugani) را بدوش  
گرفته و مانع حمله، قطاع الطریقی و سایر اعمال خصمانه علیه قوای شوروی و افغانی گردد.  
۳- طرف شوروی طبق موافقه دوجانبه مسئولیت تهیه تدارکات، ضروریات فوری  
و سایر مواد مورد احتیاج را برای تقویه و نگهداری پنجشیر و سایر مناطق متعلقه برحسب وقت تعیین شده بدوش میگیرد.  
۴- به سایر گروه ها و دسته جات مسلح اجازه داده نخواهد شد تا در مناطق مربوطه داخل شده و علیه قوای شوروی و قوای  
افغانی دست به حملات تروریستی و تخریبی زده و پایب لاین را منهدم نمایند.  
۵- تبادلہ معلومات و مساعی مشترک در جهت پیدا کردن اتباع شوروی و افغانی که در منطقه مورد بحث مفقود شده اند  
صورت خواهد گرفت.  
۶- در صورت خلق و اوج تشنج، مشاوره لازم در مورد اجتناب عملیات جنگی و برقراری صلح در منطقه مورد نظر بین  
دوجانب بعمل خواهد آمد.  
۷- ساحه این پروتوکول در سرتاسر قلمرو ۳۰ کیلومتری در هر دو سمت خطوط مواصلات بین تاجیکان و چاگانی امتداد  
و اعتبار خواهد داشت. در ماورای این قلمرو، قوای شوروی و قوای مسلح پنجشیر حق دارند تا عملیاتی به منظور امحای  
گروه ها و قطعات مسلح مربوط به تنظیم های دیگر که عملیات نظامی را علیه هر دو جانب متعاقدین متوقف نساخته  
است، انجام دهد.  
۸- پروتوکول حاضر از لحظه امضا و صحه گذاشتن به آن مرعی الاجر میشود.  
منبع: عملیات گروه- MOSSSR - در افغانستان، دسامبر ۱۹۸۸ (این سند بوسیله جنرال گروموف، جنرال تنی و احمدشاه  
مسعود امضای گردیده) (Shebarshin شبارشین ۱۷۷-۲۱۴) (رک: میر عبدالرحیم عزیز، درد دل افغان، شماره ۶۵،  
ص ۳۱-۳۲، مقاله دوم معاهده و دو خیانت)  
اما روسها قبل از عقد این موافقت نامه، متن پروتوکولی را به مسعود فرستاده بودند و بعد آنرا بامسعود امضا کردند که  
برطبق آن تمام ولایات شمال هندوکش تحت اداره مستقیم مسعود قرار میگرفت و عملاً افغانستان به شمال و جنوب تجزیه  
میشد، آن پروتوکول دارای مواد آتی بود:  
پروتوکول شماره: (۱)  
محتویات سندی که از طرف فرماندهی سپاه شوروی تائید گردیده قرار ذیل اند:  
۱- تأسیس محلات تاجیک نشین با خودمختاری داخلی قوم تاجیک به داخل چوکات افغانستان متحد، به شمول ساحه ارا  
ضی ولایات بدخشان، تخار، کندز، بغلان، قسمت های پروان و کاپیسا و همچنین اقسام حکومت های خود مختار به  
داخل این ساحه.  
۲- نمایندگی از قوم تاجیک و اشغال مقامات مشخص دولتی بداخل ارگان های ریاست جمهوری، پارلمان ملی و کابینه  
وزرای افغانستان.  
۳- شناخت رسمی جمعیت اسلامی افغانستان متعلق به ربانی بحیث یک حزب مستقل و دارای حقوق مساوی در افغانستان

۴ تأسیس یک قوای نظامی منظم تاجیک به اساس تشکیلات جمعیت اسلامی افغانستان و شمول آن در اردوی افغانستان تعریف و توضیح اهداف این قوای نظامی به ارتباط منافع ملی (مقصد از منافع تاجیک است) به ارتباط اهداف عمومی حکومتی به شمول حفاظت شاهراه حیرتان - کابل.

۵ تأمین صلح به داخل چوکات خودمختاری قوم تاجیک و تأسیس شرایطی برای بازگشت زندگی عادی برای تاجیک.

۶ موضوعات انکشاف اقتصادی در منطقه شمال شرق، همکاری از جانب دولت افغانستان درین موضوع، همچنان کمک های چند جانبه به شمول کمک های اقتصادی، طبی و انواع دیگر کمک ها همچنان انکشاف تجارت سرحدی. سند متذکره توسط سفیر کبیر شوروی یوری ورانتسوف و توسط جنرال وی - ای ورنیکوف مطرح و موافقه شده بود آنها به نوبه خود این موضوعات را از ملاحظه و منظوری رهبری جمهوری افغانستان گذشتانده اند.

هیأت شوروی در آن زمان که اسناد را تبادل کردند عبارت بودند از :

یوری - ام ورانتسوف، سفیر کبیر شوروی، جنرال وی - ای - ورنیکوف قوماندان گروپ عملیاتی نظامی وزارت دفاع شوروی. (رجوع شود به توفان در افغانستان، از الکساندر لیاخوفسکی، صفحات ۲۱۲ - ۲۱۳، شاه محمود مستمند، مقاله دشمنان استقلال ملی ونجاتگران تجزیه طلب، در افغان جرمن آنلاین)

با مراجعه به کتاب «ارتش سرخ در افغانستان» به ملاحظه میرسد که احمدشاه مسعود شش سال قبل از معاهده ۱۹۸۸، نیز با ارتش سرخ معاهده ای بسته بود.

جنرال بوریس گروموف، مولف کتاب «ارتش سرخ در افغانستان» در این مورد مینویسد: «در سال ۱۹۸۲ ما توانستیم به مهمترین هدف خود نایل گردیم. ما توانستیم با احمدشاه مسعود تماس های بس پایدار برپا کنیم که تا پایان خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان تداوم یافتند. طی زمان حضور نظامی ما در افغانستان کار ما با مسعود با موفقیت های متناوبی ادامه یافت. با این حال فرماندهی نیروهای شوروی فعالیت دار و دسته او را زیر کنترل داشت به ویژه در سال ۱۹۸۲ نماینده سپاه چهلیم و شخص احمدشاه مسعود موافقتنامه ای را به امضاء رسانیدند که در آن مسعود تعهد سپرده بود به روی کاروانهای نظامی ارتش شوروی در سالنگ جنوبی به جایی که فرمانروای بی چون و چرای آن بود، آتش نکشاید. برپایه این معاهده مسعود به اعضای گروهش دستور داد تا از فعالیت شدید برضد نیروهای دولتی دست کشیده و مبارزه مسلحانه را برضد سازمانهای مخالف جمعیت اسلامی افغانستان پیش ببرند.» (ارتش سرخ در افغانستان، ص ۱۱۹) جنرال بوریس گروموف در ادامه سخنانش میگوید: «ماموران KGB از روندکار ما با مسعود و دورنماهای آن به میزان لازم باخبر بودند.» (همانجا)

گروموف جای دیگری مینویسد: «... ساده لوحانه خواهد بود اگر بپنداریم که ارتش فرانیرموند شوروی توانائی آن را نداشت که دار و دسته مسعود را کاملاً تارومار کند... رهبری نظامی شوروی در افغانستان هرگونه امکانات را در اختیار داشت که هرگاه لزومی پیش می آمد ما مسعود را نابود میساختیم. شخصاً نزد من هیچگاهی در این زمینه تردیدی پیداننده بود و اکنون هم بدین باور هستیم. مسعود خود به خوبی وضعیت خود را درک میکرد که طبعاً این امر در سیاست ها و برخورد وی با نظامیان شوروی تاثیر میگذاشت. او همواره میدانست که چه چیزی به او اجازه داده میشود و به خاطر چه چیزی به شدت تنبیه خواهد گشت.» (ص ۱۲۱-۱۲۲)

من از زبان جنرال خوشحال پیروز (صافی) که از جنرالان شجاع و با شهامت اردوی ملی افغانستان بود و در جنگ جلال آباد در دفاع از وطن سهم فعال گرت و یک پایش را از دست داد و بعد از سوی رژیم داکتر نجیب به لقب قهرمان شناخته شد و پس از سقوط رژیم داکتر نجیب مجبور به مهاجرت شده، اکنون در کشور سوئد زندگی میکند. من در اینجا با وی معرفت حاصل کردم و در دیدارهای که با وی داشته ام میتوانم بگویم که وی اطلاعات وسیع و موثقی در مورد مخالفان رژیم داودخان از قبیل: احمدشاه مسعود، مجید کله کانی و بحرالدین باعث و گلبدین حکمتیار و در مجموع درباره مردم کوهدامن و پروان و کاپیسا و شمال کشور دارد، زیرا که خودش سالهای در این مناطق وظیفه اجرانموده و تمام دره ها و جلگه ها و رودخانه ها و وادی های شمال و شمال شرق کشور را چشم سر دیده و به این ارتباط صاحب معلومات دقیق و دست اول میباشد.

وی روزی در مورد احمدشاه مسعود از چشم دید خود میگفت که: در سال ۱۳۶۱ (=۱۹۸۲) در یکی از عملیاتیهای مشترک قشون سرخ و اردوی دولتی بر پنجشیر، احمدشاه مسعود در قلعه ای در محاصره افتاد و هنگامی که نیروهای دولتی اطراف قلعه را تصفیه و میخواستند به قلعه وارد شوند و محصورین را دستگیر کنند، از سوی رهبری قشون شوروی هدایت رسید که بقیه عملیات را به کماندوهای قشون سرخ واگذار شوید! صاحب منصبان اردوی افغانستان که تا رسیدن به فتح قلعه، تلفات زیادی داده بودند، از این دستور شورویها سخت ناراحت شدند. بهر حال کماندوهای شوروی با هلیکوپتر سر رسیدند و به قلعه نفوذ کردند و پنج شش نفر از اسراء داخل قلعه را که یکی از آنها احمدشاه مسعود بود با خود در هلیکوپتر سوار کرده بردند. اما بجای اسارت مسعود خبر فرار زنده بودن او از امام صاحب پخش شد. جنرال خوشحال افزود که مسعود بعد از امضای آتش بس با شورویها در مدت سه سالی که متعهد به آتش بس بود، به اتحاد شوروی سفر کرده بود و در آنجا آموزش های لازم دیده است.

بدینسان بعد از دستگیری مسعود توسط شورویهاست که مسعود با امضای قرارداد همکاری با سپاه چهلیم شوروی تن در میدهد و شورویها او را به عنوان الترنیفت بعدی حاکمیت در افغانستان زیر چتر حمایت خود میگیرند و دوفر بادی

گارد GRU (استخبارات نظامی شوروی) را برای حفاظت مسعود می‌گمارند که تا فرار مسعود به تالقان و تخاردر کنار مسعود قرار داشتند. در آغاز من به این سخنان باور نمی‌کردم تا اینکه کتاب جنرال بوریس گرومف را دیدم و توافقات مسعود را با سپاه چهل در آن کتاب خواندم، دیگر شک و تردیدم از این روایت آگاهان حزبی برطرف شد.

\* \* \*

افزون بر این، اگر از کتب نویسندگان اروپائی در مورد افغانستان، صرف نظر کنیم، از سوی نویسندگان مستقل و همچنان ماموران اداره اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) نیز کتابهایی در باره افغانستان و جنگ با قشون شوروی نوشته شده و به نشر رسیده اند که در آنها به وابستگی های مسعود با سازمانهای استخباراتی کشورهای غربی نیز اشاره شده است. از جمله افغانستان شناسان معروف امریکائی یکی هم آقای بروس ریچارد سن Bruce Richardson است که کتاب «سیاست روسیه در ماورای قفقاز، آسیای میانه و افغانستان» را نوشته است. در این کتاب نیز ارتباط و همکاری مسعود با سازمان جاسوسی KGB برملا شده است و چون این کتاب (مثل سایر کتب فوق الذکر) در دوران حیات مسعود نوشته شده و توسط پوهاند داکتر سیدخلیل الله هاشمیان ترجمه گردیده است، بنابراین اهمیت مطالب و محتوای آن بیشتر از همه آثاری است که در غیاب مسعود به نگارش گرفته شده اند. در این کتاب نکات و مطالب بسیاری از همکاری و ارتباطات مسعود با KGB و ارتش سرخ در افغانستان دیده میشود و جای تعجب این است که خود مسعود هرگز در رد مطالب آن کتاب، لب نکرده و حتی در کدام مصاحبه ئی هم به تردید مطالب مندرج در مورد خود اشاره ئی نکرده است. آیا آنچه را ریچاردسن نوشته بود، حقیقت داشت که مسعود نمیتوانست به تردید آن بپردازد و یا اینکه از نظر مسعود این نوشته ها آنقدر بی اهمیت بودند که تصور میکرد کسی به این حرفها توجهی نمیکند و یا اگر توجه کند باور نخواهد کرد. غافل از اینکه این نوشته ها به تاریخ سپرده میشوند و تاریخ بر مبنای همین بازمانده ها قضاوت و حکم خود را در مورد وی صادر میکند.

آخر چرا یک محقق امریکائی که نه با مسعود کدام رقابت سیاسی، زبانی، تباری و دینی دارد، و نه رقابت جانشینی و سلطه جوئی، خواب راحت را بر خود حرام میکند، رخت سفر برمی بندد و از امریکا بلند میشود و با مصارف خود به روسیه می‌رود و با رجال و شخصیت های ذیدخل روسی در جنگ افغانستان مصاحبه هایی انجام میدهد و سپس به امریکا برمیگردد و با مراجعه به اطلاعات و آثار متعدد در باره تجاوز شوروی بر افغانستان، کتاب مینویسد و آنرا از هر جهت مستند و مستدل ارائه میکند. اواز نوشتن کتابش چه هدفی داشت؟ مگر نه این است که خواسته با اینکار خود حکومت و مردم امریکا و شاید مردم جهان را با سیاست روسیه آشنا بسازد؟ و نمونه ئی از این سیاست را در ماورای قفقاز و آسیای میانه و افغانستان، در وجود احمدشاه مسعود پنجشیری به نمایش بگذارد؟ اما مسعود چنان مست قدرت و شهرت خود است که با وجود باخبری از محتویات کتاب، حتی یک جمله در تردید آن اظهار نمیکند. این سکوت میرساند که حرفها و سخنان ریچاردسن امریکائی بی اساس و بدون دلیل و برهان قوی نبوده است و شاید اگر مسعود حرفی برخلاف مطالب کتاب در مورد خود می‌گفت، ممکن بود ریچاردسن از امریکا بلند شود و اسناد و مصاحبه های زیاد داشتهای خود را که از رجال و شخصیت های ذیدخل در قضایای افغانستان در اختیار او گذاشته بودند، در جلو مسعود می‌گذاشت و برای اثبات ادعای خود تا پای میز دادگاه هم با مسعود میرفت و جنرالها و اشخاصی را که در مورد مسعود به او معلومات داده بودند، به پای میز شهادت رویا روئی با مسعود قرار میداد. ریچاردسن برای ايقان خود و خوانندگان اثرش حتی باشخص گریباچف رهبر اتحاد شوروی سابق نیز در رابطه به همکاری و وابستگی احمدشاه مسعود با سازمان استخباراتی شوروی مصاحبه کرده است و گریباچف بصراحت اظهار داشته است که: «بلی مسعود برای ما کار میکرده است.» و ریچاردسن این مطلب را ضمن مقالاتی در بخش انگلیسی جریده «افغان رساله» در سال گذشته به چاپ رسانده است. بنابراین ریچاردسن برای اثبات ادعای خود، شاهدهی چون گریباچف رامیتواند حاضر کند، اما مسعود و هوادارانش برای تردید چنین اتهامی چه کسی را به شهادت خواهند طلبید؟

بروس ریچاردسن در یکی از مقالات خود تحت عنوان (QUID PRO QUO) که در شماره ۱۰۳ مجله آئینه افغانستان و نیز در افغان رساله (شماره ۸۴، اپریل ۲۰۰۶) در بخش انگلیسی به چاپ رسیده، سند دیگری از قلم شارژدافر سفارت امریکا در کابل را در سال ۱۹۸۶ پیرامون سازشهای احمدشاه مسعود بدست میدهد و مینویسد: «آقای بروس امستز Bruce Amstutz شارژدافر وقت امریکا در کابل در کتابی تحت عنوان "افغانستان، پنج سال اول اشغال شوروی" نوشته است: تقاضای مبلغ ۳۵۰ هزار دالر در بدل تجدید قرارداد آتش بس سر از ماه فروری ۱۹۸۳، هنگامی که قرارداد آتش بس مذکور در ماه فروری ۱۹۸۴ خاتمه یافت، مسعود برای انعقاد یک قرارداد جدید سه شرط را به شورویها پیش کرد:

۱- دوبرابر پول سابق،

۲- دوام تماس و مشوره مستقیم با قوماندانان شوروی

۳- تسلط و اداره مستقل در پنجشیر توسط خودش (صفحه ۲۹۲ کتاب مذکور) داکتر الکزاندر فیدوتوف Dr. Alexander Fedotov آمر اداره استخبارات اوکراین که بعداً به KGB ضمیمه شد، در یک مکاتبه شخصی مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۹۲ افتشاء کرده است که یک صاحب منصب KGB موسوم به کرنیل زاکین قدیروف (Col. Zakin Kadyrov) شخصاً مبلغ چندصد هزار دالر نقد را در سال اول جنگ شوروی منحیث قسمتی از تادیات مربوط به قرارداد آتش بس به احمدشاه مسعود رسانده و تسلیم داده است. (افغانستان، انجام تسلط تروریستی شوروی، ص ۳۷) بروس ریچاردسن می افزاید که

به قرار اسنادی که از اداره استخبارات نظامی شوروی افشاء شده، قبل از عقب نشینی سپاه شوروی یک هیات مختلط وزارت های خارجه و دفاع شوروی زیر نظر وزیر خارجه "شوارد نازده" و "کرپچکوف" و "شینکوف" و "جنرال خارملوف" و "پسکوف" به معیت "کاپیتان رژنوف گوجاروک" به حیث ترجمان هیات، از طریق ارتباطات قبلی که با مسعود قائم شده بود، قراردادی را با احمدشاه مسعود بامضاء رساندند که به موجب آن امنیت شاهراه سالنگ برای عبور سپاه شوروی از طرف احمدشاه مسعود تضمین شده بود و در بدل این خدمات برای مسعود یک میلیون دالر داده شد. وقتی سپاه شوروی عقب نشینی را شروع کرد در تخطی با آن قرارداد، حملات هوایی و توپخانه زمینی و راکتی بالای قریه جات واقع دوطرف شاهراه سالنگ انجام داد و تلفات سنگینی به مردم بی دفاع محل وارد آمد، مسعود به ارتباط این حملات توسط مشاور روسی خود نامه ای به سفیر شوروی «ورانتسوف Vorontsov» فرستاد و او را به اقدامات انتقامی تهدید کرد، مگر حملات توسط سپاه شوروی ادامه یافت و مسعود هیچگونه اقدامی ننمود، چونکه بار دیگر پول زیادی به او داده شده بود. (آئینه افغانستان، شماره ۱۰۲، ص ۲۴)

بروس ریچاردسن به استناد کتاب *I is for Infidel-From Holy War to Holy Terror* (صفحه ۱۰) نوشته کاتی گانون *Kathy Gannon* که مدت ۱۸ سال در مورد افغانستان مطلب نوشته، در مورد سیاست پشتون زدائی مسعود مینویسد که: «مسعود یک شخص پراگماتیک بود و قراردادهای زیادی با اتحاد شوروی امضاء کرد و در سالهای اول تجاوز و اشغال شوروی گروه های قوم پشتون را از دره های متصل به کوه های هندوکش که وطن آبائی او بود، نابود ساخت تا قدرت و تسلط مستقل خود را در شمال مستقر سازد و نشان بدهد که تاجکها در شمال کشور بی رقیب میباشند.» (آئینه افغانستان، شماره ۱۰۱، ص ۴۹)

بروس ریچاردسن از قول جنرال لیاخوفسکی مولف کتاب "تراژیدی و شهادت افغان" (که به زبان انگلیسی ترجمه شده و شامل ۸۰۰ صفحه و ۳۴۰ تصویر از جنگ شوروی در افغانستان است) و در صفحات ۶۳۰ تا ۶۷۴ آن کتاب تمام نامه های خصوصی و قراردادهای رسمی احمدشاه مسعود با اولیای امور شوروی درج است... مینویسد که: "احمدشاه مسعود پلان تجزیه افغانستان را از ابتدا روی دست داشت. تا کشور "تاجکستان بزرگ" را تحت زعامت خود تاسیس کند." (آئینه افغانستان، شماره ۱۰۰، ص ۱۶)

\* \* \*

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا، مقالات و کتابهای بیشتری در ارتباط به افغانستان و تجاوز شوروی بر آن انتشار یافتند، از جمله میتوان از کتب زیر نام برد:

- ۱- بوش در جنگ، نوشته و دوارد.
- ۲- جنگ های نامرئی، نوشته ستیف کول (عضو سیا)
- ۳- الاشه شکن، نوشته گری برنتسن (عضو سیا)
- ۴- *I is for Infidel-From Holy War to Holy Terror* نوشته کاتی گانون ژورنالیست موظف در امور افغانستان.
- ۵- جنگ بی پایان، نوشته بهروزخان، نیوزلین ۲۰۰۲، *War without End*. Behroz Khan, Newline-March ۲۰۰۲
- ۶- افغانستان در پنج سال اول اشغال شوروی، نوشته بروس امستتزشارژ دافرسفارت امریکادر کابل در سال ۱۹۹۶ (*Afghanistan, The first five years of Soviet Occupation. Bruce Amstutz. 1996*)

روزنامه واشنگتن پست در تاریخ ۲۲ و ۲۳ فبروری ۲۰۰۴ مطالب دلچسپی به ارتباط فعالیت های CIA در بدام انداختن و یا کشتن بن لادن توسط احمدشاه مسعود به نشر سپرد. نویسنده این مقالات ژورنالیست معروف امریکائی "Steve Cohl" است که مطالب مهمی در مسایل مربوط به افغانستان تا کنون نوشته است. وی مولف کتاب "جنگ های نامرئی تاریخ محرمانه CIA، افغانستان و بن لادن از تهاجم شوروی تا دهم سپتامبر ۲۰۰۱" (Ghost Wars, The Secret History of the CIA, Afghanistan And Bin Ladden, From the Soviet Invasion To September ۱۰, ۲۰۰۱) میباشد.

نویسنده وطن پرست و حقیقت نویس افغان میر عبدالرحیم عزیز، حقایق مهم و تکاندهنده ای از کتاب «Ghost Wars» (جنگ ارواح) بیرون نویس کرده و در پایان ترجمه مقالات مورخ ۲۲ و ۲۳ فبروری واشنگتن پست افزوده است که برای روشن شدن مسایل و شناختن سیمای اصلی احمدشاه مسعود کمک میکند. در این کتاب (در صفحه ۱۱۴) گفته میشود که احمدشاه مسعود، گلبدین حکمتیار، برهان الدین ربانی و سایرین در زمان ریاست جمهوری سردار محمد داود به پاکستان فرار نمودند و مورد استقبال زعامت آن کشور قرار گرفتند. نصیر الله بابر رئیس سازمان جاسوسی پاکستان ISI، احمدشاه مسعود را به پنجشیر فرستاد تا علیه رژیم داودخان دست به خرابکاری بزند، اما بعد از ناکامی دوباره به پاکستان فرار نمود. و در صفحه ۱۹۰ تذکار رفته که مسعود چگونه ماهانه مبلغ ۲۰۰۰۰۰ دالر را بدون اطلاع «ISI» از سیا دریافت میکرده است، زیرا استخبارات پاکستان نیز سخاوتمندانه پول کافی در اختیار احمدشاه مسعود میگذاشت. طبق مندرجات صفحه ۲۱۳، سیا ۵۰۰۰۰۰ دالر را بتاريخ ۳۱ جنوری ۱۹۹۰ به [برادر] احمدشاه مسعود تحویل داد و آنرا از

نزد «ISI» پنهان کرد. در صفحه ۱۹۸ کتاب آمده است که «گری شرون» اجنت سیا CIA در پاکستان بر علاوه ۵۰۰۰۰۰ دالر مبلغ ۹۰۰۰۰۰۰ دالر دیگر هم به برادر مسعود، احمدضیا دریدل خدمات جاسوسی داده بود. در صفحه ۱۲۳ آمده است که سازمان جاسوسی انگلیس MI\_6 در اوایل دهه ۱۹۸۰ با احمدشاه مسعود داخل تماس شده به وی پول، اسلحه و آلات مخابرات تحویل میداد. مامورین سازمان جاسوسی انگلیس به عبدالله وزیر امور خارجه درس دادند تا بتواند برای احمدشاه مسعود و سازمان جاسوسی انگلیس (MI\_6) ترجمانی نماید. سازمان جاسوسی فرانسه نیز به مسعود کمک قابل توجهی میکرد.

اکنون برویم بر محتوای مقالات ۲۲ و ۲۳ فبروری روزنامه واشنگتن پست که جناب داکتر میر عبدالرحیم عزیز مطالب مربوط به احمد شاه مسعود با CIA را از آن روزنامه ترجمه کرده و در افغان رساله (مارچ\_اپریل ۲۰۰۴) به نشر سپرده است.

آقای داکتر عبدالرحیم عزیز با اتکا به روزنامه واشنگتن پست مینویسد: «یک تیم از کارکنان سیا CIA در ماه اکتوبر ۱۹۹۹ از مرکز ضدفعالیت های تروریستی این اداره بسوی دوشنبه مرکز تاجیکستان پرواز نمودند. این تیم به اسم مستعار Jawbreaker\_5 (الاشه شکن) یاد میشد که بوسیله ریچ Rich، آمرشعبه بن لادن در CIA، رهبری میگردد. ریچ یک کارآموده در سازمان امنیت امریکا یعنی CIA شناخته میشد که قبلاً در الجزایر و سایر کشورهای جهان سوم هم ایفای وظیفه کرده بود. ایشان در یکی از میدانهای دورافتاده دوشنبه فرود آمدند و بعد ذریعه یک هلیکوپتر روسی بسوی قله های باریک و پربرف شمال افغانستان سرازیر شدند. هدف این بود که روابط جنگی و جاسوسی را با احمدشاه مسعود رهبر جنگجویان ژولیده ائتلاف شمال احیاء نموده تا مشترکاً علیه بن لادن مبارزه نمایند. رهبر تیم CIA به احمدشاه مسعود گفت: ما یک دشمن مشترک داریم بیایید باهم همکاری نمائیم....»

کوفر بلیک Kofer Black رئیس مرکز ضد جاسوسی امریکا امید وار بود که احمدشاه مسعود بن لادن راکشته و یا دستگیر کرده بغرض محکمه تحویل خواهد داد.

در یکی از خانه های تاریک دره پنجشیر در ماه اکتوبر ۱۹۹۹، احمدشاه مسعود به اعضای هیئت CIA یعنی «الاشه شکن» گفت که وی از دل و جان علاقمند به همکاری با CIA میباشد، اما در مورد محدودیت خود ذکر کرد. احمدشاه مسعود به این نکته اشاره نمود که بن لادن اکثر اوقات را در قندهار سپری مینماید، لکن بعضی مواقع به جلال آباد هم سفر میکند که نزدیک به خطوط ائتلاف شمال است. احمدشاه مسعود از طریق ترجمانش عبدالله که فعال بحیث وزیر خارجه نظام انتقالی ایفای وظیفه میکند، به هیئت گفت: پالیسی امریکا نسبت به افغانستان محکوم به شکست خواهد شد. امریکا تمام توجه خود را بر بن لادن و همکاران وی متمرکز ساخته در حالی که معضله وسیع تر از این است که شما فکر میکنید. در مورد طالبان چه؟ در مورد حامیان طالبان در دستگاه جاسوسی پاکستان چه؟ و بالاخره در مورد کشورهای کمک دهنده آنها یعنی عربستان سعودی و امارات متحده عربی چه؟ حتی اگر ما در اجرای اوامر تان موفق گردیم، این همکاری معضله بزرگتر را حل نخواهد کرد. مامورین سیا به احمدشاه مسعود گفتند، ما با انتقادات شما موافق استیم، لکن ما دستاویز دیگری داریم که بایست عملی نمائیم... سیا CIA بار اول در سال ۱۹۸۳ به مسعود کمک نمود، اما رابطه آنها نسبت اتکای CIA بر پاکستان در جریان جنگ های افغانها علیه شوروی برهم خورد. سازمان جاسوسی پاکستان (ISI) از مسعود نسبت اینکه وی علیه گلبدین حکمتیار به جنگ اقدام کرده نفرت عمیق داشت. گروه تندروان حزب اسلامی حکمتیار از حمایت خاص پاکستان در آن وقت برخوردار بودند. رابطه مخفی CIA با احمدشاه مسعود در سال ۱۹۹۰ در مورد مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ دالر به سردی گرانید. گری شرون (Gary Schroen) یکی از ماموران CIA مستقر در اسلام آباد این مبلغ را به برادر مسعود (احمدضیا) تحویل داد به این اطمینان که احمدشاه مسعود باید قوای رژیم مارکسیستی افغانستان را در امتداد شاهراه سالنگ مورد حمله قرار دهد. اما قوای احمدشاه مسعود از جا تکان نخورد. «گری شرون» و سایر مامورین CIA معتقد شدند که مسعود و برادرش مبلغ ۵۰۰ هزار دالر را ماهرانه نزدیند، اما چینی که گری شرون در ۱۹۹۶ به کابل آمد، مسعود به وی گفت که او ۵۰۰ هزار دالر را نگرفته است. یعنی پولی را که «گری» به برادر مسعود تحویل داده بود بدست احمدشاه مسعود نرسیده بود، حقیقت را خدا میداند.

گری دوباره مسعود را در بهار ۱۹۹۷ در مرکز جدیدش در تالقان دید. درین وقت طالبان کابل را متصرف شده و احمدشاه مسعود را به مناطق شمال رانده بودند. احمدشاه مسعود غرض جلب توجه امریکا در مجادله علیه طالبان حاضر به هر نوع همکاری با CIA شد و شروع به خریداری راکت های سنگین برای CIA در شمال کشور کرد. وی همچنان موافقه نمود که از محل اختفای بن لادن به CIA اطلاع دهد. تیم های خفی CIA با آلات جاسوسی و اعطای مبلغ ۲۵۰ هزار دالر در هر ملاقات به دید و بازدید مسعود در دره پنجشیر آغاز کردند. نام رمز دسته اول «Nalt 1» بود که در سال ۱۹۹۷ ذریعه هلیکوپتر مسعود از دوشنبه بسوی پنجشیر پرواز نمودند. سه تیم دیگر هم در تابستان ۱۹۹۹ داخل پنجشیر گردیدند و آلات جاسوسی را غرض تعقیب مخابرات رادیویی طالبان در اختیار مسعود قرار دادند. علی الرغم شک و تردید اداره کلنتن در مورد احمدشاه مسعود، CIA رابطه خود را با وی عمیق تر ساخت. با وجود حیوانیت و وحشی گری احمدشاه مسعود، اداره کلنتن آماده شد تا با مسعود در مسایل مربوط به جاسوسی همکاری نماید، اما حاضر به مسلح کردن ائتلاف شمال نگردید. بعضی از اعضای اداره امنیت ملی قصر سفید با یاد آوری از عملیات نا اجرای شاهراه سالنگ، از این هراس داشتند که احمدشاه مسعود چند بار دیگر پول CIA را گرفته اما کاری انجام ندهد، در نهایت اداره

امنیت ملی، همکاری با مسعود را تصویب کرد.

چند ماه بعد از پروازهای متناوب تیم ۵\_Jawbreaker، مرکز ضد جاسوسی CIA اطلاع بدست آورد که بن لادن دریکی از کمپ های القاعده در درونته (نزدیک جلال آباد) رسید. در این کمپ، القاعده یک مکتب غرض تربیه کدرنخبه تاسیس نموده و حتی مصروف ساختن اسلحه کیمیاوی بود. CIA سیا آلات جاسوسی به خطوط جنوب مسعود ارسال نمود و عمال مسعود با کمک کارکنان CIA سیا، یک محل مشاهداتی را برای نظارت کمپ بن لادن تاسیس کردند. مسعود یک تعداد از راکت های، کاتوشای روسی را بر قاطرها بار نمود و با کماندوهای خود به تپه های مافوق کمپ بن لادن در درونته فرستاد. احمدشاه مسعود طور فریب آمیز به CIA اطلاع داد که کمپ بن لادن را با آتش راکت درهم خواهد کوبید. با وجود مخالفت مامورین سیا CIA با این ماموریت نظر به دلایل مختلف، مسعود ادعا نمود که کمپ درونته را مورد حمله راکتی قرار داد. اما سیا CIA بعداً فهمید که چنین اتفاقی نیفتاده و مسعود حتی یک راکت هم بسوی کمپ بن لادن پرتاب نکرده است. سیا CIA یک بار دیگر به مکر و فریب مسعود آگاه گردید....

[بعد از حمله تروریستی بر کشتی امریکائی در اکتبر ۲۰۰۰ در بندر عدن] سیا CIA مجدداً به مسعود رجوع کرد و کمک های وسیع تر و کشنده تری در اختیار مسعود قرار داد. بر علاوه پول نقد غرض اعطای رشوه به قوماندانان و مقابله با ثروت روز افزون طالبان با پول عرب، مسعود به لاریها، هلیکوپترها، اسلحه خفیه، مهمات، لباس، غذا و شاید هم گلوله و توپخانه ضرورت داشت. مسعود به طیارات جنگی ضرورتی نداشت و تانک هم مطرح نبود. قیمت تمام شد این نوع کمک های مخفی بین ۵۰ تا ۱۵۰ میلیون دالر تخمین میشد و مربوط بود به اینکه قصر سفید تا کدام اندازه از خود اشتیاق و حرارت نشان میداد. طبق این پلان سیا CIA یک مرکز دائمی در دره پنجشیر تاسیس کرد و ریچ Rich، آمرشبه بن لادن مناقشه نمود که مامورین سیا بایست طور دایم در آن منطقه باشند و با عمال مسعود همکاری نمایند. سیا میخواست بی اعتمادی را که نسبت به احمدشاه مسعود در مورد پول خوری اش خلق شده بود از بین برده و روی این منظور در نظر داشت که کارکنان سیا مستقیماً داخل صحنه شده و با ائتلاف شمال در بدست آوردن معلومات از محل اختفای بن لادن همکاری نمایند. آنها نمیخواستند که این بار هم فریب احمدشاه مسعود را خورده و به یک حالت خجالت آور دیگری مانند قضیه درونته مواجه گردند.

در سال ۲۰۰۱ هنگامی که مسعود در فرانسه دعوت شده بود تا در پارلمان اروپائی صحبت کند، «گری شرون» و «ریچ» به پاریس مسافرت کردند تا به مسعود اطمینان دهند که با وجود مشکلات در واشنگتن مشتاقانه مایل اند تا مبلغ چهار صد هزار دالر را طور منظم در قبالت تبادل معلومات جاسوسی به احمدشاه مسعود اعطا نمایند. مسعود با پذیرفتن این پول و وعده همکاری جاسوسی به آهستگی به مامورین CIA گفت: اگر امریکا کاری برای وی انجام ندهد، وضعش کاملاً خراب شده و مقاومتش هم بزودی درهم خواهد شکست. احمدشاه مسعود همچنان به خبرنگاران در شهر اشتراسیورگ فرانسه گفت که اگر امریکا ما را کمک ننماید، این تروریستها امریکا و اروپا را صدمه خواهند زد.

در سپتامبر ۲۰۰۱ مامورین امنیت مسعود به مرکز ضد تروریستی CIA اطلاع دادند که دو ژورنالیست تلویزیون عرب از سوی کابل خطوط ساحوی ائتلاف شمال را عبور نمودند. تبادل معلومات بین مسعود و CIA متمرکز بر اعراب و خارجیان در افغانستان بود، اما این دو ژورنالیست عرب مورد علاقه شعبه ضد جاسوسی CIA واقع نشد. «رک: سایت افغان جرمن آنلاین» و سرانجام در تاریخ ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ احمدشاه مسعود توسط همان دو ژورنالیست گماشته شده از سوی القاعده ترور شد و دو روز بعد از ترور مسعود، حادثه تکانه دهنده ۱۱ سپتامبر رخ داد که به مرگ بیش از سه هزار امریکائی و سرنوینی برجهای تجارت جهانی در نیویارک و تخریب بخشی از وزارت دفاع امریکا در واشنگتن انجامید.

با کمی مکث بر آنچه گفته آمدیم میتوان دریافت که: نکته مهم در این گزارش، استخدام مسعود از سوی سیا CIA در ۱۹۸۳ یعنی یک سال بعد از اعلام همکاری مسعود با GRU (استخبارات نظامی شوروی) است، مگر این آمادگی مسعود با CIA از سوی ISI پاکستان بر سر مخالفت مسعود با رهبر حزب اسلامی برهم میخورد. و بار دیگر سیا در سال ۱۹۹۰ با پرداخت مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ دالر به برادر مسعود در پاکستان از او میخواست تا شاهره سالنگ را بر روی قطارهای اکمالاتی رژیم کابل ببندد، اما چون مسعود با سپاه چهل قشون سرخ و وزیر دفاع رژیم کابل معاهده ای را امضا کرده بود که بر قطارهای اکمالاتی از سوی افراد اوقدامی صورت نگیرد، لذا مسعود هیچ حرکتی علیه رژیم در سالنگ نکرد و بنابراین پنجم صد هزار دالر پول سیاه به هدر رفت. در کتاب «جنگهای نامرئی» (در صفحه ۱۹۸) آن تذکر گرفته است که گری شرون علاوه بر ۵۰۰ هزار دالر مبلغ ۹۰۰ هزار دالر دیگر هم به برادر مسعود پرداخته بود. طبیعی است که سیا CIA دیگر نمیتوانست به قول و قرارهای مسعود اعتماد کند و بنابراین روابطش را با مسعود قطع کرد. در سال ۱۹۹۷ سیا CIA دوباره به مسعود رجوع میکند تا در دستگیری بن لادن آنها را کمک نماید. اکنون که مسعود کابل را از دست داده و در تالقان مستقر است، حاضر میشود با سیا در این راه گام بردارد، بشرط آنکه امریکا نیز بر پاکستان و کشورهای عربی فشار وارد نماید تا دست از حمایت طالبان بردارند، اما سیا آنرا خارج از حوزه ماموریت خود وانمود میکند، ولی با پرداخت مبلغ ۲۵۰ هزار دالر در ملاقات به مسعود از او میخواستند تا آخرین دستگاه های جاسوسی را در خطوط نزدیک به درونته، جایی که گفته میشود مرکز تربیوی القاعده و ساختن اسلحه کیمیاوی در آنجا صورت میگردد، نصب و از طرف افراد سیا کنترل گردد. مسعود آن را می پذیرد و بعد با انتقال چند قاطر راکت بر کوه های

مشرف به درونته به سیا گزارش میدهد که کمپ القاعده را در درونته نابود کرده است، حالآنکه سیا از طریق کانالهای خصوصی دیگر اطلاع بدست آورد که مسعود اصلا دست به چنین کاری نزده است و این دومین باری بود که سیا گول مسعود را خورده و پولش را باخته بود.

سیا برای سومین مرتبه به مسعود رجوع کرد، در این مرتبه با قبول این امر که می بایستی اعضای سیا CIA در پنجشیر بصورت دائم حضور داشته باشند، به مسعود کمک های پولی و تسهیلات دیگری وعده داده شد که قیمت مجموعی آن کمکها از ۵۰ تا ۱۵۰ میلیون دالر میرسید و چنین مبلغی را باید قصر سفید تصویب میکرد، که به وعده های مسعود باور نداشت. این وعده ها توأم بود با پرداخت ماهانه چهارصد هزار دالر که از طرف گری شرون و ریچ به مسعود در اشتراک بورگ فرانسه در بدل تبادل اطلاعات مخفی در مورد بن لادن از سوی مسعود وعده داده شد. اما انسان نمیداند که آیا سیا میخواست این بار هم به مسعود پول و مهمات جنگی کمک کند، یا اینکه با استقرار اجنت های سیا در دره پنجشیر زمینه نابودی مسعود فراهم کنند و انتقام گول خوردن های خود را از مسعود بکشند؟

از بقیه داستان مسعود و سیا، به این نتیجه میرسیم که مسعود، زیرکانه با چندین سرویس استخباراتی، از قبیل: ISI پاکستان، CIA امریکا، KGB شوروی، سازمان اطلاعات مخفی انگلیس MI-۶، سازمان اطلاعات مخفی فرانسه، همکاری داشته است، و اما در پیوند با سیا میخواسته بن لادن را در بدل یک پاداش بزرگ (طرد طالبان و قرار گرفتن خودش بجای شان) شکار کند، ولی چون سیا در این مورد تعهدی به وی نمیداد، مسعود هم اطلاعات کجدار و مریزی در اختیار اجنت های سیا میگذاشت و بالاخره مشتش نزد سیا باز و معلوم گردید که با وجود گرفتن پول از سیا، آنها را فریب میدهد. به نظر میرسد که سیاهم عوض آن همه پول و وقت کثی و خجالت زدگی، ضربه خود را بصورت غیر مستقیم و احتمالا توسط نزدیکانش بر مسعود وارد کرده باشد و عاقبت با نابود کردن احمدشاه مسعود از صحنه سیاسی نظامی افغانستان، مسئولیت ترور وی به گردن دو تن ژورنالیست عرب تبار افتاد که با او یکجا نابود شدند.

بدینسان دیده میشود که «شیر پنجشیر» کسی نبوده، جز یک عنصر وابسته به بیگانه گان که بخاطر شهرت و رسیدن بقدرت بسی از مجاهدین تنظیمهای رقیب و نیز هزاران کس از شهریان بیگانه کابل را خانه خراب و سر به نیست کرده است و سرانجام خود نیز قربانی این جاه طلبی مفرط خود شد. افزون بر آنچه گفته آمدیم، لکه سیاه دیگری که بر دامن مسعود دیده میشود غارت صدها و هزاران تن لاجورد و لعل و زمرد و سنگ های قیمتی از کوه های پنجشیر و بدخشان است که توسط افراشورای نظار از معادن افغانستان که سرمایه ملی است و به تمام ملت تعلق دارد، بدون هیچگونه مجوز قانونی بیرون کشیده شده و در بازارهای پاکستان و فرانسه و دبئی و کشورهای عربی و سوئیس و ایتالیا و تایلند و غیره به فروش رسیده و پول آن به حسابهای مسعود و ربانی ریخته شده است. باری در عهد حکومت دکتر نجیب الله، فیلمی از غارت و قاچاق معادن افغانستان توسط دلانان شورای نظار و جمعیت اسلامی در کابل به نمایش گذاشته شد، آیا آن روز فرانسیده تا در این مورد پرس و پال صورت گیرد و عاملین را اگر حضور دارند و یا غایب اند، محکوم کنند تا درس عبرتی باشد برای دیگر دزدان ثروتهای ملی.

اخیرا دستگیر پنجشیری در مقاله کاملاً ضد «ملی» و ضد «افغانی» (در سایت آریائی) خواندم که نوشته بود: «من باور دارم که همه معادن زمرد، لاجورد، یاقوت، آهن، مس، آبهای مست و خروشان عناصر طبیعی، میراثی تاریخی، فرهنگی و بیک سخن ثروتهای مادی فرهنگی تاریخی زیر زمین و روی زمین افغانستان، به همه گروههای قومی و اقلیتهای ملی و مذهبی ساکن وطن واحد و تجزیه ناپذیر ما تعلق میگیرد و ثروتهای مادی و فرهنگی سرشار مردم ما اند.» اگر او به این قول خود صادق است، چرا به عنوان یک عنصر وطنخواه، بر این غارت آشکار ثروتهای ملی که از سوی شورای نظار به تاراج برده شده، اعتراض نمیکند؟ آیا این خاموشی شان جز ترس از دشمنی با سران شورای نظار و یا رعایت حال و وطنداران پنجشیری اش معنی دیگری میتواند داشته باشد؟ آیا از نظر ایشان سایر اقوام کشور هم اجازه دارند تا منابع طبیعی زیر زمین و روی زمین را که در محل سکونت شان قرار دارد، به بهانه ضعف حکومت مرکزی غارت کنند و به خارج انتقال داده بفروشند و پول آن را در حسابهای شخصی خود بریزند؟

اکادمیسین پنجشیری، تخمین زده میتواند که از تونلی که بطول ۵-۶ کیلومتر در دل کوه های لاجورد بدخشان توسط شورای نظار و جمعیت کنده شده، چه مقدار لاجورد غارت شده و پول آن به حساب کدام اشخاص سرزیر شده است؟ و اگر این کارها بدون مجوز قانونی خودسرانه صورت گرفته باشد، نام این دستبردها را خیانت به ثروتهای ملی میدانند یا خدمت به شورای نظار؟ این همه غارت ثروت های ملی و تاراج گنجینه های فرهنگی برای سران شورای نظار کافی نبود که سرانجام لقب قهرمان ملی را هم از چنگ ملت غارت کردند و آن را به نام کسی پیوند زدند که با هیچ معیار قانونی، انقلابی، کودتائی، جهادی، جز با معیار غارت و دزدی برابر نیست.

در مقاله ای تحت عنوان "جمعیت اسلامی و شورای نظار را بیشتر بشناسیم" بقلم بریالی دُرَبابائی می خوانیم که: «در مورد غارت و فروش لاجورد و سایر سنگ های قیمتی و مواد کار آمد صنایع کیهانی؛ مثل زمرد توسط مسعود و باند وطن فروشش، می باید از گزارش «اسوشیند پرس» مورخه ۱۰ سپتمبر ۱۹۸۱ نقل کرد: «در اگست ۱۹۸۰ مسعود به کان زمرد دره خنج دست یافت»؛ و یا از مجله «جیمز و جیمولوزی» شماره ۲۷ بهار ۱۹۹۱، صفحات ۲۶ تا ۳۹ که در



بخشی از آن این خبر درج شده: «در آمد سالانه احمد شاه مسعود از راه فروش لاجورد، کوارتز و سنگ های گرانبهای دیگر به یک صد میلیون دالر امریکایی می رسد»؛ « احمد شاه مسعود و انحصار گری پنج هزار کان لا جور و زمرد در دره پنجشیر» (سایت دعوت نت ، اگست ۲۰۰۶)

باری آقای داد فراسپینتا (وزیر خارجه و سابق یکی از مشاورین پرزیدنت کرزی)، در یک اجتماع مردم بر قبر مرحوم غبار گفته بود: "آن کوهستانی سنگ فروش نمی تواند قهرمان ملی شود." منظور آقای سپینتا احمدشاه مسعود بود که بعدها در نشرات برون مرزی و از جمله در هفته نامه امید سروصدای فراوان ایجاد کرد و با الفاظ بسیار رکیک و بازاری بر شخصیت سپینتا تاخت و تاز صورت گرفت.

یکی از باشندگان کابل (جعفر عطایی) در مورد مسعود نوشته میکند: «... احمد شاه مسعود، جنگسالاری بود که شخصیت و اندیشه او در میان انفجار و خون ، کشتن و کشته شدن ، زخم زدن و زخم دیدن، کمین گرفتن و کمین خوردن و حمله و گریز شکل گرفته بود .... پایبندی مسعود به استقلال کشور نیز توهمی بیش نمی باشد. مسعود، بعد از سقوط نجیب ، اولین رهبر جهادی بود که روابطش با روسیه را در همه ابعاد تحکیم نمود... [و] به مهره سیاسی- نظامی روسیه تبدیل شد، همان روسیه ای که در دید عموم مردم کشور به تجاوزگری و قتل عام یک و نیم میلیون انسان در افغانستان متهم می باشد .

مسعود و اطرافیانش در فردای سقوط نجیب و آغاز درگیری های گسترده میان مجاهدین، هوشیارانه کوشیدند تا افکار عامه مردم کشور، به خصوص جامعه تاجیک را از دشمنی با روسیه ، متوجه پاکستان بسازند. پر واضح است که دخالت پاکستان در امور کشور و نقش آن کشور در ویرانی وطن ما محکوم و روشن است. اما چرا باید نقش روسیه در ویرانی کشور و اشغال وطن از سوی مسعود نادیده گرفته میشد ؟ چرا مسعود در برابر کشوری کرنش می کرد که مسوول بخشی از بدبختی های مردم کشور ما می باشد ؟

مسعود در دو و نیم دهه جنگ در افغانستان، بر روی هر مخالفش آتش گشود و سنگر گرفت. خون های بیگانه بسیاری را به زمین ریخت. خانواده های بسیاری را داغدار ساخت. غرب کابل را با خاک یکسان نمود تا سردار بزرگ تاریخ جامعه اش گردد ، اما در لحظه مرگش ، جز ویرانی ، شکست ، آرزو های بر باد رفته، دشمنی و نفاق وسیع میان اقوام کشور، دست آورد دیگری نداشت . مسعود در هنگام مرگ ، به پایان خط جنگ هایش رسیده بود. در آخرین روز های حیاتش، چون آغازین روز های جنگ در پنجشیر، به مغاره های کوه و دره های ژرف پنجشیر و بدخشان پناه برده بود. با این تفاوت که دیگر آن جوان کوسه با کلاه نورستانی نبود ... او به عنوان سمبل جنگ و ویرانی و انحصار طلبی در کشور، نمی توانست قهرمان دیموکراسی، عدالت سیاسی و ... نیز باشد. پیوند دموکراسی و مسعود، پیوند آب و آتش خواهد بود، که یکی حیات می دهد و دیگری می سوزاند.» (سایت پیام وطن و افغان\_جرمن آنلاین، مارچ ۲۰۰۶)

آقای حسین شکوهی نیز در مقاله ای مینویسد: «مطبوعات پشتیبان مافیای شورای نظار و جمعیت مدعی است که گویا آنها عامل اصلی شکست اتحاد شوروی در افغانستان بوده اند( یک فکاهی بی خنده!) آقای مسعود خود موقعی که در تخراب بود اعتراف کرد که فقط هشت هزار نفر طالب و پاکستانی علیه او میجنگند. این آقایان که شکست اتحاد شوروی را نتیجه جنگ خود و قوماندانان مظلوم همیشه فراری شان میدانند ، از خود نمیبیرسند که این چگونه است که شکست دهندگان یک ابر قدرت در مقابل هشت هزار نفر طالب و پاکستانی از اراضی شمال بی خبر و نا آشنا ، چنان ترس بر ایشان غلبه میکند که ساحل دریای آمو (منطقه خواجه بهاولدین ) را برای فرار امن ترین جای برای خویش می یابند. جنگ مسعود در واقع، دفاع مافیای سنگهای قیمتی (لاجورد و زمرد) در درجه اول، و در درجه دوم مافیای مواد مخدر شمال، برای حفظ منافع خود در مقابل مافیای مواد مخدر در جنوب و شرق کشور بود که در آغاز گلبدین در راس آن بود و بعدا طالبان تیکه داری آن را بدوش گرفتند.» (داکتر اسپینتا و هستری تمامیت خواهان، سایت افغان-جرمن آنلاین)

آقای عرفان در مقاله ئی تحت عنوان "سنگفروش یا قهرمان؟" مینویسد: «افسر ارشد سی ای ای مایکل شیور در کتاب خود - از دیدگاه دشمنان ما - و مقام ارشد سی ای ای (گیری شرودر) که بزبان دری و پشتو خوب تکلم مینمود در کتاب خود - نخستین دخول - و همچنین ایدیتور روزنامه واشنگتن تایمز، (ستینو کول) در کتاب خود - جنگ های ارواح - این راز ها را افشأ ساخته اند) همین بازی دوطرفه جنگسالار مسعود بود که موجب قتل او گردید. " (افغان رساله، شماره ۷۹)

این نوشته های انتقاد آمیز و این کتاب های معتبر و مقالات متعدد دیگر در مورد مسعود، تمام امیدها و آرزوهای مرا بخاطر دریافت چهره های که بتوان از آنها به عنوان شخصیت های مستقل ملی و غیر وابسته به سازمانهای استخباراتی کشور های منطقه یادکرد، بریاد داد. و بنابراین با دریغ و افسوس میخواهم یادآور شوم که جنگ افغان- شوروی، برخلاف جنگ های اول و دوم و سوم افغان و انگلیس، هیچ شخصیت برانزده ملی در دامن خود پرورش نداد تا عملکرد و تدبیر و درایتش درسی برای تاریخ کشور و الگویی از خود گذری و میهن دوستی برای نسل های آینده وطن باشد. تمام رهبران و قوماندانان تنظیمهای جهادی متأسفانه در سازمانهای جاسوسی کشور های منطقه متعهدانه راجستر شده بودند و پس از سقوط دولت مورد حمایت شوروی، بدستور کشورهای حامی خود در مسابقه ویرانی وطن و کشتار هم میهنان

خود شرکت جستند. به همین خاطر است که با وجود دومیلیون شهید، تخمین یک میلیون معیوب، پنج میلیون آواره، کشور ما از آزادی وثبات و امنیت بهره مند نشد. واگر حادثه ۱۱ سپتامبر رخ نمیداد و جامعه بین المللی در یک ائتلاف وسیع به بهانه مبارزه با تروریسم، کشور ما را از چنگ آدم کشی و ویرانگری تنظیمهای جهادی و طالبانی نجات نمیداد و با قربانی دادن فرزندان خود ثبات نسبی را در میهن ما برقرار نمی ساختند، خدا میداند که سرنوشت وطن ما که تا لبه نابودی کشانیده شده بود، از دست این رهبران و جنگ سالاران سفاک بکجا می کشید؟ ویرانه های شهر کابل، سند سنگ دلی و شقاوت و بی کفایتی همه رهبران و فرماندهان جهادی است. پس قهرمانان جنگ افغان- شوروی، را نباید از میان رهبران تنظیمها و قوماندانان تنظیمی جستجو کرد.

**قهرمانان جنگ افغان - شوروی، آن سپاهیان گمنامی اند که تاریخ میهن نه نشانی از گور آنها دارد و نه نامی در حافظه خود.** با این وضعیت و این برداشتها از مدتها بدینسو بر آن بودم تا به تجدید نظر کتابم بپردازم، اما شوربختانه تا کنون چنین فرصتی بمن دست نداد. بنابراین من این نوشته را به عنوان تکمله ای بر صفحات ۱۸۸- ۱۹۱ کتابم پیشکش خوانندگان ارجمند میکنم.

پایان ۱۴ می ۲۰۰۶